



عکس‌ها: تهران



دولت، مسئول بازسازی خانه‌های آسیب‌دیده

مهدی بابایی، عضو شورای شهر تهران اعلام کرد، دولت نسبت به بازسازی ساختمان‌های آسیب‌دیده اقدام می‌کند و شهرداری تهران در این زمینه خدمات لازم را به مردم ارائه خواهد داد. عضو شورای شهر تهران در گفت‌وگو با ایلنا درباره اقدامات مدیریت شهری در شرایط آتش‌بس گفت: «قوانین و مقررات مرتبط با بحران‌های طبیعی، به‌عهده شهردار تهران و وزیر کشور است و آن‌ها در این زمینه نسبت به انجام نقش خود اقدام خواهند کرد. شهرداری تهران هم مانند سایر دستگاه‌ها تحت قرارگاه ثارالله، فعالیت‌های خود را انجام داده است. فضای بحران‌های طبیعی با بحران‌های امنیتی تفاوت دارد و شهرداری تهران در این بحرانی که رخ داد، خود به‌تنهایی عمل نمی‌کند و ذیل نهادهای ذی‌ربط دستورالعمل‌ها را اجرایی می‌کند.» به گفته او، علت بسته‌بودن ایستگاه‌های مترو در شب این بود که مجوز لازم صادر نشده بود که شب‌ها، درهای مترو باز باشد و پس از تأیید قرارگاه ثارالله، فرایند اجرایی بازگشایی انجام شد.



توجه به خسارت محیط زیستی جنگ

شینا انصاری، رئیس سازمان حفاظت محیط‌زیست با اشاره به تمهیدات و اقدامات انجام‌شده برای مقابله با آثار محیط‌زیستی حملات اخیر رژیم صهیونیستی به کشورمان گفت: «باید در برنامه‌های بازسازی پسا جنگ، برنامه‌های «احیا و بازسازی محیط‌زیست» نیز نقش پررنگی داشته باشد.» به گزارش ایسنا، رئیس سازمان حفاظت محیط‌زیست اعلام کرد، با توجه به عوارض میان‌مدت و بلندمدت جنگ‌ها، موضوع مدیریت خسارات محیط‌زیستی «جنگ ۱۲ روزه»، ضرورتی انکارناپذیر است و براین اساس، ارزیابی اثرات جنگ، شناسایی دقیق مناطق آسیب‌دیده محیط‌زیستی و برآورد خسارات واردشده به محیط‌زیست، با اندازه‌گیری‌ها و پایش‌های میدانی و اجرای راهکارهای عملیاتی برای کاهش مخاطرات از جمله اقداماتی است که در دستورکار قرار گرفته است. به گفته او، سازمان حفاظت محیط‌زیست در این مقطع زمانی مهم، بررسی و مستندسازی خسارات محیط‌زیستی و اقدامات برای جبران و کاهش خسارات وارده، همچنین آسیب‌شناسی اقدامات انجام‌شده را با نگاه به مخاطرات احتمالی آتی با اولویت دنبال می‌کند و برای طی این مسیر حتماً به نظرات و همکاری‌های دانشگاهیان، متخصصان، تشکل‌های مردم‌نهاد و فعالان مستقل نیازمند است.



تجهیز واحدهای آموزشی به هوش مصنوعی

مصطفی آذرکیش، معاون آموزش متوسطه وزارت آموزش و پرورش از تجهیز واحدهای آموزشی به هوش مصنوعی خبر داد. به گزارش ایسنا، آذرکیش گفت: «باید واحدهای آموزشی به تجهیزات حداقلی و به‌روز درخصوص هوش مصنوعی مجهز شوند و با توجه به تغییرات سریع تکنولوژی و ورود فناوری‌های جدید، باید مستمراً تجهیزات هوش مصنوعی به‌روز باشند.» او بیان اینکه چیدمان کلاس باید با توجه به نیازهای یادگیری و فضایی که مکمل آن است، انجام شود، الگوی نوآیندسازی معلمان را به‌عنوان یک مدل مفهومی معرفی کرد و گفت: «این الگو از طریق به‌کارگیری فناوری و روش‌های فعال و مشارکتی می‌تواند به‌طور مؤثری، تجربه آموزشی را تغییر دهد و به ارتقای نتایج یادگیری دانش‌آموزان یاری رساند.

دست و پاهای قطع‌شده در باغچه‌های اهالی

روایت ساکنان محله فردوسی آستانه اشرفیه که اسرائیل شب آخر جنگ به آن حمله کرد و ۱۶ نفر را شهید کرد که هنوز ۴ نفر از آنها پیدا نشده‌اند

الناز محمدی و سارا سبزی

گروه جامعه

گوشی همراه امیر اگر نیمه‌شب سوم تیرماه شارژ داشت، او حالا مرده بود. مثل ۱۶ همسایه دیگرشان که ساعت ۱:۱۴ نیمه‌شب، سه موشک اسرائیل، جان‌شان را گرفت. «آستانه» در همه ۱۲ روز گذشته که حرف جنگ همه‌جا را بر داشته بود، هنوز روی خوش داشت. مردم صدای چندانی هم از اطراف نشنیده بودند. خبرها اما از میان جنگل‌ها، رودها و دریا گذشته و به آنها رسیده بود. نیمه‌شب سه‌شنبه اما برای آنها که کمتر صدای بمب و موشک شنیده بودند، یک تجربه تازه داشت. نفیر بمب، گلولی شب را شکافت و به قلب کوچه «تعاون» خورد. مردم آستانه اشرفیه، کوچه «فتح‌المبین» را به نام قبلی‌اش هم صدا می‌زنند. آن شب، آن صدای مهیب کوچ‌جه کوچ‌جه جلو رفت و مردم را، آنها را که در پرتالهب‌ترین شب‌های ایران، خواب به چشم‌شان آمده بود، بیدار کرد. بیدارها اما از فاصله‌ای نزدیک، نور و صدا و لرزش را دیده بودند. جنگ بالاخره رسیده بود به آستانه.

ساکنان خیابان فردوسی آستانه اشرفیه، بامداد سوم تیرماه با

صدای انفجار از خانه‌هایشان بیرون آمدند و زبانه‌های آتش آنها را به سمت کوچه‌تعاون در این خیابان کشاند. شهر کوچک آنها شوکه‌شده بود: دو خانه مسکونی، خانه دو همسایه قدیمی دیگر وجود نداشت و از آنها فقط دو گودال بزرگ و عمیق و کوهی از آوار و آتش باقی مانده بود. آن‌ها ۱۶ نفر از همسایه‌هایشان را در آخرین حملات اسرائیل به ایران، قبل از آتش‌پس رسمی از دست داده بودند؛ همان شی که چند شهر ایران از شدت صدای انفجارها و پدافندهای خواب‌شده بود. حالا از این ۱۶ نفر، ۱۲ نفر شناسایی شده و چهار نفر هنوز مفقود و ناشناس مانده‌اند.

نیمه‌شب سوم تیرماه، خانه‌ای که محمدرضا صدیقی صابر، دانشمند هسته‌ای و اعضای خانواده‌اش در آن اقامت داشتند، در آستانه اشرفیه موشک‌باران شد و همه ۱۲ نفری که در خانه پدری صدیقی صابر بودند، شهید شدند. تعدادی از اعضای این خانواده همان لحظه جان‌شان را از دست دادند و قطعاتی از پیکرهایشان کم‌کم از زیر آوار بیرون کشیده شد. آنجا خانه پدر همسر محمدرضا صدیقی صابر بود؛ هفته‌پیش از حمله، خانه خودش در تهران با حمله موشک‌های اسرائیل تخریب شد و فرزند ۱۷ ساله‌اش شهید.

روایت میدانی از محل انفجار مهیب در آستانه اشرفیه

انفجاری ویرانگر و سکوت مردم

م. سپاه اسطخلی

نویسنده

این روزها یک دوستی دارم که دبیر جامعه روزنامه‌ی هم‌میهن است؛ از آن طرف هم یک انفجاری رخ داد پریشب توی «آستانه»، اسرائیل به آنجا موشک زده بود. ما که اینقدر از جنگ دور بودیم، حالا ولی انگار نوبت‌مان شده بود که برویم توش. همان وقتی که داشتیم بعد از پایان ساعت کاری توی قهوه‌خانه بیرون شهری مورد علاقه‌مان چای می‌نوشیدیم و از شب، ماه و صدای اتوبان که برایمان مثل لالایی می‌ماند لذت می‌بردیم و اخبار جنگ را توی گوشی‌های شمالی و به‌شدت صلح‌زده‌مان دنبال می‌کردیم و با هیجان برای هم از اتفاقات جنگی (البته بیرون از لاهیجان، آستانه و لنگرود عزیزمان) حرف می‌زدیم و تحلیل‌های قهوه‌خانه‌ای ارائه می‌دادیم و سیگار دودی می‌کردیم که صدایی شبیه به صدای رعدوبرق از سمت آستانه به گوش رسید. گفتیم شاید رعدوبرق است؛ بعد گفتیم شاید ترقه باشد؛ بعد گفتیم شاید ریختن الوار از یک ساختمان بلند باشد؛ بعد گفتیم شاید یک انفجار ناشی از یک تصادف یا نشت گاز باشد، یا چنین چیزی. اما این احتمالات خیلی زود، دور شدند. صدا ناشی از اسرائیل زدگی بود؛ یکی از همان صداهایی بود که توی کتاب‌های بیخی‌سنوار و ویدئوهای مردم و اخبار سر میز صبحانه توی تلویزیون یاد‌پس سخنران‌های سیاست‌مدارها بود. صدا، صدای فاشیست‌ها و بمب‌ها و موشک‌های گران‌قیمت‌شان بود. از توی گوشی آمده بود بیرون و آمده بود و رسیده بود به آستانه.

همیشه بچه که بودیم وقتی از تهران می‌آمدیم به سمت لاهیجان، وقتی می‌رسیدیم به آستانه یعنی دیگر خیلی خیلی نزدیک خانه شده بودیم. در تمام این سال‌ها هرکسی که می‌خواست یک جای نزدیک را مثال بزند، می‌گفت: «مثلاً از اینجا تا آستانه». توی اتوبوس وقتی آستانه را می‌دیدیم خوشحال می‌شدیم. یا وقتی رنگی می‌زدیم به کسی که داشت از تهران یا چنین جایی می‌آمد، اومی‌گفت مثلاً: «نزدیک آستانه‌ام»، یعنی دیگر رسیدم. حالا فاشیست‌ها رسیده بودند به آستانه. حالا این جنگ بود که رسیده بود. همگی اول همراه با وحشت، لب‌خندی بی‌معنی روی لب‌مان نشست. صداهایی از توی قهوه‌خانه درآمد که: «زدن، زدن، زدن» و بعد نفس عمیق و همین‌طور مات‌هم‌دیگر را نگاه کردیم. لب‌خندها آهسته آهسته خشک شدند. هنوز ترس‌ها فرصت نمایان شدن نداشتند. ترس همیشه کمی فرصت می‌خواهد که بتوانی در آن فرصت همه احتمالات ترسناک را توی مغزت بررسی کنی. همین حین گوشی‌هایشان زنگ می‌خورد و از پشت خط همه از هم می‌پرسیدند: «کجایی؟ صد رو شنیدی؟». یکی می‌گفت مادرش زنگ زد و گفت شیشه‌های خانه‌شان لرزید. چند دقیقه قبل بحث بر سر این بود که: «آقا آدم باید ناراحت باشه؛ هر چی باشه تجاوز به کشورته دیگه» و یکی هم این وسط بود که از این بیشتر ناراحت بود که بورس به‌هم‌ریخته و اینترنت قطع شده و این حرف‌ها. یک ماه پیش بود که به جلال گفته بودم: «کاش می‌شد به پولی به ما بدن ما رو بفرستن غزه؛ اونجا به گزارش درست‌حسابی بنویسیم و به‌صورت کتاب درش بیاریم». جلال هم گفت: «ولی چقد دوس دارم برم غزه!» گفتیم: «وای، فک کن از گذرگاه فرج توی سرزمین مقدس؛ خاک فلسطین. من دوس

شدت اصابت موشک، تکه‌هایی از پیکر کشته‌شده‌ها را به سمت خانه‌های دیگر پرت کرده بود و اهالی آنها را امیان باغچه‌خانه‌هایشان پیدا کرده بودند. در این حمله خودروهای زیادی تخریب شدند؛ چون موج سنگین انفجار، در خانه‌ها را باز کرده و به خودروهای پارک‌شده در پارکینگ‌ها شدت آسیب زد. اهالی خیابان فردوسی می‌گویند در این حمله یک زن و مرد سالمند و یک مرد جوان هم کشته شدند؛ در ساعاتی که هرگز تصور نمی‌کردند جنگ به شهر آنها هم برسد.

یکی از اقوام پدری شهید صدیقی صابر حالا به «هم‌میهن» می‌گوید که از ۱۲ شهید خانواده، بعضی پیدا شده و به خاک سپرده شده‌اند و تعدادی هم هنوز نتیجه آزمایش DNA شان مشخص نشده تا متوجه شوند قطعات بدن‌شان متعلق به این خانواده است یا همسایه‌ها.

روایت دست و پاها در باغچه‌ها

در جریان جنگ ۱۲ روزه، ساکنان آستانه اشرفیه نه صدای پهباد و پدافند شنیدند، نه صدای انفجار و حمله به شهرشان رسید. آنها هرگز تصور نمی‌کردند که یک کوچه‌فرعی در خیابان فردوسی، مورد حمله قرار بگیرد. اواخر شب حمله، معاون سیاسی، امنیتی، اجتماعی استانداری گیلان اعلام کرد که تعداد شهدای حمله اسرائیل به این منطقه مسکونی در آستانه اشرفیه، به ۱۶ نفر رسید و همان شب هم پیکر همه جانب‌اختگان از زیر آوار بیرون کشیده شد. یکی از کشته‌شدگان این حمله، مریم صابر، مسئول واحد تغذیه بیمارستان رسول اکرم تهران، یکی میلان صابر، اسکیت‌باز شش‌ساله استان گیلان و دیگری فاطمه صدیقی صابر، دانشجوی ترم دوم پزشکی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان بود که تا امروز نام‌شان بیشتر از شهدای دیگر این انفجار شنیده شده است.

شدت انفجار ناشی از اصابت موشک آنقدر شدید بود که اهالی روستاها و شهرهای اطراف هم آن را شنیده بودند. حمید، یکی از ساکنان تهران است که آن روزها به روستایی اطراف آستانه اشرفیه پناه برده بود. او می‌گوید لحظاتی قبل از حمله، هواپیما با پهبادی از بالای سر ویلایشان رد شد و آنقدر نزدیک بود که آب استخر موج‌شد و چند دقیقه بعد صدای انفجار به گوش آنها هم رسید.

افسانه، روان‌شناس و ساکن آستانه اشرفیه است و در خانه‌ای نزدیک به محل اصابت موشک زندگی می‌کند. بامداد سوم تیرماه، موج انفجار شدید به خانه او هم رسید و آنقدر شدید بود که برای چند لحظه تصور کرد خانه خودش منفرج شده است. ساعت حدود

دارم روی اون خاک راه برم». هنوز یک ماه نگذشته بود که متوجه شدیم دیگر لازم نیست برویم غزه؛ غزه خودش آمده تا آستانه. جنگ حالا باید توی میدان «گیل» (همان جایی که اتوبوس‌ها نگه می‌دارند). پیاده شود، تاکسی بگیرد و بیاید خانه. ما هم بلند شدیم و رفتیم به سمت خانه‌هایمان. دوستی که قبلاً چون روحیات فاشیستی داشت به شوخی بهش می‌گفتیم «اسرائیلی» داشت با ماشینش ما را می‌رساند که وسط راه ناگهان منحرف شد و ایستاد: «بچه‌ها منو ببخشین، من باید شمارو اینجا پیاده کنم؛ من می‌ترسم؛ باید پیاده‌تون کنم و از توی همین کوچه موجه‌ها برم خونه». ما هم در حالی که حاج و واج مانده بودیم از ماشین پیاده شدیم. درواقع همان کسی که بهش می‌گفتیم اسرائیلی، بیش از همه از این حمله ترسیده بود. خلاصه اینکه پیاده ساعت دو شب راه افتادیم به سمت خانه و امیر (همان اسرائیلی) را به‌عنوان رفیق نیمه‌راه در نظر گرفتیم. مشکل اصلی اما این بود که ما با خودمان یک کوله‌پشتی و یک لپ‌تاپ داشتیم. ترس این راه رفتن با لپ‌تاپ توی خیابان‌های خالی برایمان دست‌کمی از ترس از موشک‌های فاشیست‌های صهیونیست اشغالگر آدم‌کش و قهرمان کش نداشت. به‌هر حال هر طرور بود خودمان را به خانه رساندیم و اسرائیلی را لعنت کردیم و صبح که از خواب بیدار شدیم خبر آتش‌پس آمد و راحتی، آسایش، صبحانه، عراقچی و این چیزها. گفتیم: «خدا رو شکر؛ خدا رو شکر». فردایش هم روزنامه هم‌میهن دوباره ۱۶ صفحه‌ای شد و از غم و اندوه امیر جدیدی هم کمی کاسته شد. تا اینکه به امروز رسیدیم که خانم النا محمدی، دبیر جامعه هم‌میهن به جلال گفت: «شما کسی از بازماندگان حادثه آستانه رو می‌شناسین؟». جلال گفت: «نه اما تالاشمونومی کنیم که اگه شد، پیدا بشون کنیم». جلال این را به من گفت و من گفتم: «خب، من همین الان می‌رم آستانه.» من یک نویسنده بودم و حالا که غزه آمده بود آستانه، باید می‌رفتم آنجا و داستان خودم را می‌نوشتم. پس رو کردم به امیر (که دیگر باید بهش می‌گفتیم «امیر فلسطینی») و گفتیم: «می‌خوای خیانت اون شب‌رو جبران کنی؟». گفت: «آره». گفتیم: «همین الان باید با من بیای بریم به قلب حادثه». گفت: «آره، میام، بریم». قبل از این بهش گفته بودم: «دیگه ماشینیون تحریم کردیم» و سوار ماشینش نمی‌شدیم. حالا اما با